

# انتخابات فرانسه و چپ گروگان گرفته شده!

تقی روزبه



چپ اگر بخواهد نیروی واقعا ضدسیستم را بسیج کند، آن را تنها می تواند حول استراتژی و تاکتیک مستقل خود و پیرامون خواسته ها و مطالبات واقعی جنبش انجام دهد. و براساس همین نیروی مستقل و مطالبات مستقل است که می تواند به نیروهای دیگر نیز فشار وارد کند بدون آنکه نیازی به مشارکت در بازی آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

تحولات فرانسه همیشه اهمیتی فراتر از مرزهای خود بویژه در اروپا داشته است. حتی انتخابات هم از این امر مستثنی نبوده و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بویژه در شرایطی که سرمایه داری دستخوش بحرانهای حاد و ساختاری است و سیاست های نئولیبرالیستی بورژوازی آماج اعتراض و نفرت وسیع ترین توده های کارگرو زحمتکش و اکثریت بزرگی از شهروندان قرار دارد، توجه بیشتری را بسوی خود جلب کرده است (نباید فراموش کرد که ائتلاف آلمان و فرانسه بطور مستقیم موتور پیش برنده و دیکته کننده این سیاست برده ها کشور اروپائی است). با رشد آراء شبه فاشیست ها در کارزارهای انتخاباتی فرانسه در طی یک دهه اخیر (بربستر مسائلی چون بحران گذار از دولت-ملتها بسوی اتحادیه های بزرگ منطقه ای و قاره ای، بحران مهاجرت و رکود اقتصادی و بیکاری)، معرکه انتخابات بیش از پیش داغ شده و با شرکت ۸۰ درصدی و گاهی بالاتر از آن همراه است. در عین حال براساس نظرسنجی ها، فرانسه از معدود کشورهای بزرگ سرمایه داری است که در آن اکثریت بسیار قاطع مردم آن با ریاضت اقتصادی و سیاست آزادسازی سرمایه از قید و بندها، مخالف هستند. در چهارچوب تشدید و خامت بحران منطقه یورو، اقتصاد فرانسه هم بیش از پیش بحرانی شده و خطر تنزل رتبه اعتباری آن در بازار سرمایه وجود دارد. علاوه بر ناکامی سازگوزی در وعده های اقتصادی اش، برخی عوامل دیگر نظیر دنباله روی و نزدیکی بیش از حد وی نسبت به آمریکا که بجای سنت استقلال نسبی مواضع اروپا در برابر آن (مثل جنگ عراق)، فرانسه عملا نقش سنتی انگلیس در نزدیکی به آمریکا و حتی کاسه داغ تر از آش را بازی کرده است. در سالهای

اخیرنزدیکی بیش از حد دولت فرانسه به راست آلمان و مرکل و همراهی با آن نیز مزید بر علت شده است. او با افزایش تمرکز قدرت در دست خود، موج سواری های چندش آورش بر روی برخی شعارهای رقبایش و حساسیتی که بدلیل عدم پای بندی به پاره ای هنجارهای جا افتاده نهاد ریاست جمهوری در افکار عمومی فرانسویان بوجود آورده است، همه و همه دست بدست هم داده و انتخابات فرانسه را به چالش بزرگی برای او و حزبش و نیز بخش مهمی از طبقه حاکم و از جمله سرمایه مالی و بانک های حامی او تبدیل کرده است. همسوئی همراه با رقابت سارکوزی با شعارهای شبه فاشیستها نظیر مسأله مهاجرت، که زمانی لوپن او را به دزدی شعارهای حزب خود متهم کرده بود، برکسی پوشیده نیست. مجموعه این مسائل دست بدست هم داده وصف آرائی داغ انتخاباتی را بوجود آورده است. نتیجه دور اول انتخابات تقریباً با آنچه که در اکثر نظرسنجی های متعدد پیش بینی می شد مطابقت داشت. در دور اول "سوسیالیستها" با اندک اختلافی پیش افتادند و در میان سایر طیف ها، آراء راست افراطی و تاحدی جبهه چپ با کاندیداتوری (ژان لوک ملانشون) قابل توجه بود. گرچه ملانشون آنطور که در پارلیس رأی آورد به عنوان نفر سوم، نتوانست در سطح سراسری بدست آورد و جبهه چپ با کمی بیشتر از ۱۱٪ در جایگاه چهارم پس از راست افراطی و کاندیدش مارین لوپن قرار گرفت.

### مبارزات درون سیستمی یا علیه سیستم؟

گرچه چپ های فرانسه در این دوره با توجه به بحران گسترده سرمایه داری و چالش هایی که راستها و نظام سرمایه داری با آن مواجه شده اند و با توجه به برآمد فضای ضد سرمایه داری، با شعارهای بالنسبه رادیکال تری جوانان به مبارزه ضد سرمایه داری، با شعارهای بالانسبه رادیکال تری در مقایسه با گذشته وارد صحنه رقابت انتخاباتی شده اند، اما واقعیت آن است که این مبارزات علیرغم داشتن برخی رنگ و بوهای ضد سرمایه داری و ضد سیستمی و دادن شعارهایی چون جمهوری اجتماعی ششم، هم چنان درون سیستمی بوده و در چهارچوب سازوکارها و زمین بازی نظام سرمایه داری صورت می گیرد. سرمایه داری برای تأمین نرخ سود بیشتر و در کشاکش بحران و مبارزه طبقاتی و تثبیت موقعیت خود، دایماً در تلاش برای بازتولید خود قرار دارد و این کار را اساساً از طریق استثمار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و روشنفکران، و ایجاد ساختارهای سلسه مراتبی و تحت کنترل خود به عمل می آورد. در همین رابطه از مکانیزم رقابت های انتخاباتی و احیاناً دست بدست شدن قدرت سیاسی در محدوده بازیگران و فاداربه اساس نظام سرمایه داری، هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی و روانه

ساختن مبارزات ضد سرمایه به شن زارها نهایت بهره را می گیرد. تناوب و چرخش قدرت صوری (بین راست و سوسیال دمکراسی) در این سیستم تنها برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام صورت می گیرد. این تجربه نه فقط در فرانسه در طی دهه ها به اثبات رسیده است و یک تجربه تاریخی مسلم است، بلکه در سایر نقاط جهان چون انگلیس و آلمان و ایتالیا و اسپانیا و یونان و... هم محک خورده است (در آمریکا این گردش قدرت بین نخبگان سیاسی طبقه حاکم با مشخصات و رنگ و بوی دیگری که معرف مدل نوع آمریکائی دوحزبی لیبرال و محافظه کار است پیش برده می شود). واقعیت آن است که نقش سوسیال دموکراتها بویژه در طی چند دهه اخیر تعرض نئولیبرالیسم، جز خدمت بی ریا و تمام عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران و بویژه کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. این نقش ارتجاعی و ضد انقلابی را در یونان توسط حزب "سوسیالیستی" که برای مدت طولانی در قدرت بودند، بویژه در سالهای اخیر و در مواجهه با بحران و سرکوب شورش مردم یونان شاهد بودیم. در اسپانیا و در آلمان شرودر و در انگلیس بلر و... همه جا شاهد آن بودیم که آنها خود تبدیل به پیش برندگان قهار سیاستهای نئولیبرالی شدند. اگر یک مبارز ضد سرمایه داری نخواهد با سرمایه داری کنار بیاید و به رفم های جزئی و ناپایدار و عموماً نمایشی و مقطعی آن دل خوش کند، و نخواهد چشم خود را بر عملکرد واقعی و تجربه شده سوسیال دموکراتها به بندد، هرگز نمی تواند باین گونه جریانات برای ایجاد تحول و تغییر در سیستم حاکم دخیل به بندد و اسب خود را به گاری آن ها به بندد.

مدل فرانسوی صف آرائی انتخاباتی البته ویژگی های خود را هم دارد، اما خارج از کارکرد عمومی آزمون کلی سوسیال دموکراسی اروپا نیست. تجارب گذشته خود فرانسه و از جمله نخست وزیری ژوسبن ویا پیش از آن نیز همین واقعیت را تأیید می کند. در این گونه صف آرائی های انتخاباتی و غیر انتخاباتی معمولاً دوحزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه ها و حداکثر در شتاب پیشبرد سیاستهای مشترک، در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. در کنار آنها طیف رنگارنگی از سازمانها و احزاب کوچکتر در هر دو سو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسوئی و بده و بستان با جریانات نزدیک به خود برای بدست آوردن سهمی از قدرت تلاش می کنند.

در واقع راست به مثابه نماینده تیپیک و تمام عیار طبقه سرمایه داری، سیاست های خود را به جامعه دیکته می کند و تا آنجا که می تواند

خود مجری مستقیم آن است. و وقتی هم با بحران وامواج نارضایتی (که در نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیر است) مواجه می شود و قادر به ماندن نیست، از طریق مکانیزم های انتخاباتی جای خود را به فراکسیون دیگری از کمپ بورژوازی با چهره بزرگ شده می سپارد. و آنها نیز همان سیاست های جناح راست را که در اصل توسط طبقه سرمایه دار دیکته شده است به پیش می برند. با این تفاوت که با زدن ماسک سوسیال دموکراسی و شبه چپ بر چهره خویش، و با خیانت به وعده و وعیدهای داده شده، صفوف طبقه کارگرو سائیر لایه های معترض و جنبش چپ را متشتت و غیر مؤثر می کنند. و باین ترتیب است که سرمایه داری جویبارهای مبارزه طبقاتی در حال گسترش را بطور سیستماتیک به شن زارها کانالیزه می کند.

### چپ و گرداب تباه کننده!

وقتی این سؤال مطرح میشود که رمز و راز ماندگاری سرمایه داری چیست و چه گونه علیرغم این همه بحران و نارضایتی سلطه خود را حفظ و بازتولید می کند؟ بسیاری از چپ های رفرمیست، فیلسوفانه شانه بالا انداخته و از سر لاقیدی و بی مسئولیتی آن را به فقدان آلترناتیو و عدم آمادگی طبقه کارگر نسبت داده و به توجیه معقول جلوه دادن گزین بد در برابر دترو بازی در بساط بورژوازی می پردازند. غافل از آن که آلترناتیو از آسمان و بصورت یک پارچه نازل نمی شود و اگر راست می گویند، قاچ زین را به چسبند و خود به مثابه بخشی از آن آلترناتیو در پراتیک عملی و نظری، مشی مستقل پیشه کرده و از مشارکت در چرخه بازتولید نظام خود داری ورزند. تنها باین ترتیب است که سرمایه داری می تواند در اوج بحران ها و نارضایتی ها که مورد سؤال و حمله عمومی قرار می گیرد، مجدداً خود (با چهره بزرگ شده و یا غیر بزرگ شده) آلترناتیو خویشتن می شود و هر بار از نو سر بلند می کند. در این فرایند بازتولید (از جمله انتخابات)، متأسفانه بخشهای وسیعی از چپ که خود را رادیکال و ضد سرمایه داری می نامند، با الصاق خود به چرخه بازتولید سیستم موجود به بخشی از مصالح آن تبدیل می شوند. امری که در فرانسه امروز می گذرد مصداق کاملی از همین وضع است. توجیه این سیاست به عنوان جذب پایگاه توده ای، عذر بدتر از گناه بوده و هیچ تغییری در این واقعیت بوجود نمی آورد. چرا که آنها در اصل برای بورژوازی و رفرمیسم پایگاه توده ای بوجود می آورند و از قضا چنین پایگاهی هر چه قدر گسترده تر باشد وجه رفرمیستی این گونه احزاب و سازمانها بیشتر می شود. حتی یک مورچه در حمل دانه بسوی لانه خود اگر در مسیری با دشواری و موانع مواجه شود، تلاش می کند در حرکت های بعدی مسیر خود را عوض کند. با این همه، چه حکمتی است که طی دهها

سال و بیش از آن، سوسیال دموکراتها و طیف های دیگری از چپ ها که این راه را آزموده اند و عواقب آن را با گوشت و پوست خویش لمس کرده اند، اما هم چنان اصرار به بازی در زمین بورژوازی دارند، و "انتخابات" آزمون و پراتیک اصلی آنها را تشکیل می دهد.

واقعیت آن است که داشتن برخی ادعاهای ضد سرمایه داری کافی نیست. اگر این ادعاها در عمل و پراتیک اجتماعی نتواند تبدیل به مشی و استراتژی ضدسیستمی و تاکتیک های منبعث از آن شود، دارندگان چنین ادعاهائی دارند در چرخه بازتولید سیستم سرمایه داری عمل می کنند. از همین رو است که چپ و هر مدعی ضد سرمایه داری باید دایما از خود به پرسد که چه نقشی در بازتولید سیستم حاکم دارد و چگونه می توان از آن فاصله گرفت؟.

وقتی آقای ملانشون- به نمایندگی از جبهه چپ- بلافاصله پس از برگزاری انتخابات دور اول در میان هواداران خود در پاریس می گوید " من از شما تقاضا می کنم ششم مه، بدون اینکه در مقابل (رأی خود) چیزی بخواهید، برای فراهم ساختن زمینه شکست سارکوزی درنگ نکنید، گویی برای پیروزی خود من در انتخابات شرکت می کنید"، نه فقط بروشنی گروگان بودن جبهه چپ توسط اردوی رفرمیسم را به نمایش می گذارد، بلکه نشان میدهد که او و احزاب حامی اش چنان در این بازی فی الواقع باخت باخت، ممارست پیدا کرده اند و با اصطلاح درس خود را حفظ اند که نیازی به تصمیم گیری از طریق گشودن بحث با بدنه برای تصمیم گیری حول موقعیت کنونی نمی بینند. گوئی که میلیونها رأی دهنده به شخص وی رأی داده اند و نه به مطالبات و خواستههای خود که اکنون باید از آنها بگذرند! در هر حال جمع کردن ناراضی ترین بخش جامعه و طبقه کارگر و روشنفکران و ریختن سخاوتمندانه آن در سبد حزب سوسیالیست در برابر سازکوزی (که آئینه تمام نمای این نوع صف آرائی های انتخاباتی است)، بخوبی آچمز شدگی این چپ و پیوندش با سیستم حاکم برجامعه و مشارکت حتی فعال در چرخه بازتولید بورژوازی و وضعیت موجود را به نمایش می گذارد. مطابق این چرخه: در صف اپوزیسیون در وجه عمده، این چپ سوسیال دموکرات و وفادار به نظام است که معمولا بیشترین آراء مردم ناراضی را در سبد خود جمع کرده و آن را در خدمت طبقه بورژوازی و نجات نظام از بحران قرار می دهد (این چپ معمولا در مواقعی که در قدرت نیست و جامعه بحرانی است، شانس صعود دارد و وقتی هم در قدرت است، موقعیت خود را از دست داده و برای مدتها به محاق می رود). سپس نوبت حلقه های بعدی و کوچکتر و از جمله چپ مدعی مبارزه ضد سرمایه داری فرامیرسد که نقش خود را در تکمیل این چرخه بازتولید

ایفاء کنند. آنها نیز علی القاعده و به سهم خود، آراء ناراضی ترین و رادیکال ترین بخشهای جامعه را جمع کرده و احیاناً در طی دادوستدی تحویل احزاب سوسیال دموکرات (و شبه چپ ها) می دهند. جالب است که این بار دادوستد مزبور ظاهراً بدون هرگونه چشم داشت و قید و بندی صورت می گیرد و این درحالی است که حتی رقیب راست افراطی نیز حاضر نشده است آراء خود را این چنین سخاوتمندانه به ثمن بخش بفروشد. بهر حال این نوع زنجیرشدگی به سیستم، نتیجه اجتناب ناپذیر استراتژی معطوف به سیستم و از جمله مشارکت در قدرت، گیرم به صورت غیرمستقیم، نشانه استیصال، دنباله روی و نداشتن افق است. و این سؤال را در برابر همه قرار می دهد که چرا آراء چهارمیلیون از ناراضی ترین و آگاه ترین بخش جامعه، طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران، بجای تقویت مواضع سوسیال دموکراسی و ترمیم چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی دستخوش بحران، در خدمت تقویت مبارزات ضدسیستمی و ضد سرمایه داری قرار نگیرد؟. لااقل جبهه چپ می تواند صراحتاً اعلام کند که اولاً به هیچ وجه قصد مشارکت در قدرت سیاسی را (نه فقط از سرتاکنیک و بازی های رایج سیاسی) ندارد. ثانیاً مطالبات مشخص و قاطعی را در برابر سوسیال دموکراتها قرار می داد و حمایت خویش را مشروط به پذیرش و برآورده کردن آنها می کرد. تنها در این صورت بود که همه می دیدند که این جبهه مصمم به پیش برد اهداف مستقل خود بوده و حاضر به معامله بر سر مطالبات کارگران و زحمتکشان نیست و سوسیال دموکراتها نیز با خیال آسوده نمی توانستند به سازش با جناح راست و سیاستهای آن، که همواره محتمل ترین شق است، مبادرت ورزند. در برابر اگر با قلم گرفتن همه پارامترهای دخیل در آفرینش لحظه و نادیده گرفتن گزینش های خارج از بساط بورژوازی، یعنی آن جریان مبارزه طبقاتی که فارغ از بساطی که بورژوازی برای مسخ و کنترل کردن آن چیده است، بخواهیم با دراماتیزه کردن وضعیت، صرفاً گزینه سازکوزی یا اولاندا را در برابر خود قرار دهیم، بناگذیر همیشه در همان جاده ای خواهیم راند که بورژوازی برایمان ساخته است. در این صورت دیگر داشتن افق و استراتژی معطوف به سوسیالیسم نیز بی معنا خواهد بود. و البته نتیجه هم چیزی جز ایفاء نقش اپوزیسیون درون نظام و نه اپوزیسیون نظام نخواهد بود.

### چپ با کدام استراتژی؟

تا موقعی که چپ بجای عمل و استراتژی واقعا مستقل به بازی در بساط بورژوازی سرگرم است، چه خود آگاه باشد و چه نه، کاری جز رساندن سوخت به معرکه انتخاباتی (و غیر انتخاباتی) بورژوازی، بازتولید آن و بردن

کارگران حامی خود به سوی سراب، انجام نمی دهد. چپ برای خروج از این گرداب تباه کننده چه می تواند بکند؟. قبل از هرچیز به عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم از تجربیات سترون وشکست خورده گذشته مبنی بر مشارکت (مستقیم و غیرمستقیم) در ماشین قدرت به امید تحول جدی در وضعیت، بجای درهم شکستن آن را، بگیرد. چپ قبل از هرچیز باید با شهامت کامل دندان طمع مشارکت در قدرت را بکشد. هیچ چیز بیش از این سخن مبتذل و بدیهی انگاشته جامعه طبقاتی و احزاب متعلق به آن که گویا وظیفه حزب مبارزه برای کسب قدرت است، بیانگر مسخ شدگی چپ و حل شدگی آن در سیستم نیست. چپ تا جامعه طبقاتی دائر است کارکردی جز مبارزه علیه قدرت و ضد قدرت بودن ندارد. نباید فراموش کرد که مقوله قدرت اساسا در جاداشدگی از صاحبان و مولدین واقعی آن، چه بشکل مصادره و یا تفویض باصطلاح از نوع رضایتمندان اش به دیگران، معنای دهد و گرنه با وحدت سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی، بیگانه شده و سرکوبگر (از جمله دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که دموکراسی صوری، نمایندگی و "دمکراسی غیرمستقیم" نامیده می شود، در ماهیت خود و در تجارب تاریخی مکرر، معنایی جز تفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذار شد، علیرغم همه شرط و شروط های حقوقی اغواکننده و صوری، غیر قابل کنترل و سرکوبگری می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز "خود حکومتی" کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت" نیست. چپ وظیفه ای مهمتر از بارور ساختن نظری و عملی "خود حکومتی" به مثابه آلترناتیو سرمایه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیر درهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود:

الف- دو محور اصلی این استراتژی عبارت است از راهبرد دموکراسی مستقیم، مشارکتی و فراگیر (هم دموکراسی سیاسی و هم اقتصادی) و در تاکتیک و مبارزه عملی، تمرکز عمده بر مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم در تمامی سطوح خرد و کلان (برای خروج از چرخه باز تولید سرمایه داری). برای این اساس تقویت اقدام مستقیم و دامن زدن به آن برای کنترل زندگی و بیرون کشیدن آن از چنگ سلطه بورژوازی، در کارخانه ها و محله ها و خیابان ها و مدرسه ها و دانشگاهها و تمامی مؤسسات آموزشی و خدماتی، از طریق تشکیل مجامع عمومی، وظیفه اصلی این چپ را تشکیل می دهد. دموکراسی مستقیم و مشارکتی پادزهر قدرت و باطل السحرافسون بورژوازی است. درهم شکننده مرزهای

تصنعی و ساخته و پرداخته شده شده بورژوازی بین حوزه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است.

ب- بی تردید مبارزه برای اصلاح واقعی در این رویکرد وجود دارد، اما در خدمت این استراتژی است و نه برعکس، و بنا بر این چه باید بشیوه خود یعنی با اتکاء بر فشار از بیرون و نه از طریق مشارکت اخته کننده در چرخه سیستم، آنرا انجام بدهد. شرکت در کارزار انتخاباتی و پارلمان ها- در صورتی که توسط خود جنبش ضروری تشخیص داده شود، تنها به عنوان یک تاکتیک فرعی با هدف افشای بورژوازی، تقویت گفتمان ضد سیستمی و برای تحمیل مطالبات معین می تواند صورت گیرد. و بهمین دلیل تا آنجا مجاز، امکان پذیر و مفید است که بر نیروی واقعی فشار بیرون به سیستم متکی باشد.

### خلاصه:

آنچه که بخش وسیعی از مدعیان چپ را آچمز و مجاب به شرکت در چرخه باز تولید سیستم می کند، همانا افسون رئال پلتیک است که با منطق گزین بین بد و بدتر، گزینه هائی که بورژوازی در مقابلش قرارداد داده، آذین بندی شده است. منطقی که در مورد فرانسوی ها باین شکل صورت بندی می شود: "فرانسوی ها دور اول با قلبشان رأی میدهند و در در دوم با عقلشان"! بدبختانه پیدایش راست افراطی بر این افسون شدگی افزوده و سبب می شود که حتی چپ ها از ترس مرگ خودکشی کرده و آراء خود را- بدون هیچ ناراحتی وجدان- حتی به کیسه شیراک ها و امثال او بریزند! در حالی که اگر چپ گریبان خود را از این افسون شدگی برهاند، بستروا فوق های دیگری برای حرکت پدیدار می شود.

اجازه دهید یک لحظه در نزد خود بدترین سناریو را به تصویر بکشیم: فرض کنید که راستهای افراطی به جای شیراک و سازکوزی ها قدرت را در دست بگیرند. آنگاه چه می شود؟ اگر بورژوازی با چهره واقعی تروکمتر روتوش شده مانند ماری لوپن سکانداریت ماشین دولتی شود، تازه آغاز بحران مضاعف در نظام است. چرا که مبارزه طبقاتی را بشدت تشدید کرده وصف آرائی های سنتی بورژوازی را بهم ریخته و فرصت می دهد که جنبش کارگری و چپ در رادیکال ترین وجه خویش به صحنه در آید. در جهان امروز یعنی عصر جهانی شدن و عصر ارتباطات و اطلاعات، نقش آفرینی دولت-ملت های دوران هیتلری که بخواهد جهان را به توبره بکشد تمام شده است و حضورشان به مثابه سکاندار، جزا ختلال در انباشت سرمایه (برخلاف فاشیسم هیتلری) نخواهد بود. علاوه بر این لوپن ها و امثال او چه خواهند کرد که جناحهای دیگر بورژوازی آن را انجام نمی



دهند و یا نخواهند داد. برعکس آنها نیز از برگ مهاجرت و نظایر آن برای اهدافشان سود خواهند جست، منتها سنجیده تر و موفق تر از امثال لوپن ها. برخی سیاست های دیگر چون خروج از حوزه یورو نه فقط ممکن نیست، بلکه بحران را در فرانسه سراسری می کند. بنابراین این راست اگر هم به قدرت برسد و اگر اصرار بر اهداف خود داشته باشد، کاری جز کم کردن گور خود نخواهد داشت.

مهم آنست که رقابت ها و صف آرائی های درون کمپ بورژوازی نتواند استراتژی مستقل چپ را تحت الشعاع خود قرار بدهد. بگذار ما نیروی خود را - هر مقدار که باشد - برای اهداف و مسیر مستقل خود بکار گیریم و بذره های خود را نه در خاک شوره زار آنها بلکه در زمین متعلق به خودمان و در خدمت مبارزه طبقاتی ییافشانیم. اگر روزی کارگران و زحمتکشان و همه شهروندان ناراضی از سیستم و از جمله چپ ها تصمیم بگیرند، حرکت مستقل خود را انجام دهند و به آنها و سایر مدافعان سیستم رأی ندهند، در واقع بساط آنها بهم ریخته و ابتکار عمل از دست شان خارج شده و به اردوی مقابل منتقل می شود. اما این رویداد هم در یک روز فرخنده اتفاق نخواهد افتاد بلکه راه آن از هم اکنون توسط رادیکال ترین نیروهای ضد سرمایه داری هموار می شود. چپ اگر بخواهد نیروی واقعاً ضد سیستم را بسیج کند، آن را تنها می تواند حول استراتژی و تاکتیک مستقل خود و پیرامون خواسته ها و مطالبات واقعی جنبش انجام دهد. و بر اساس همین نیروی مستقل و مطالبات مستقل است که می تواند به نیروهای دیگر نیز فشار وارد کند بدون آنکه نیازی به مشارکت در بازی آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

۱۲-۰۲-۱۳۹۱ ۲۰۱۲-۰۵-۰۱

<http://taghi-roozbeh.blogspot.de>